



اصول و مبانی معنویت از دیدگاه قرآن و سنت

حضرت آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اتَّخَذُوا لِلَّهِ ذُبَّ الْأَعْمِينَ، وَالسَّلَامُ وَالصَّلَاةُ
عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، حَبِيبِ آلِهِ الْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ
مُحَمَّدِ (ص) وَعَلَى آيَةِ الْكُرْسِيِّ الْعُلَمَاءِ بَيْنَ الْأُمَّمِ
اللَّهُمَّ كُنْ لَوْ لَيْتَ الْحِكْمَةَ أَيْنَ الْخَلْقِ صَالِحَتِكَ هِدْيَةً وَتَقِيَّةً آمَانَةً، فَرِيضَةً
وَأَمَانَةً وَرَيْبًا عَلَى الشَّاعِرِ، وَوَقْفًا وَحَافِلًا وَتَأَمُّلاً وَتَبَهُراً وَبِلَدَانٍ وَغَيْبًا
صَلَاتِي أَسْأَلُكَ أَنْ تَحْتَفِظَ عَقْلِي بِمَا كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَحْتَفِظَ

تقديم به روح پرفتوح امام راحل (ره) و شهدای والامقام اسلام و با ذکر صلواتی بر محمد و آل محمد (ص) مباحث خودم را آغاز می‌کنم. در ابتدا خداوند را بسیار شاکرم که توفیقی عنایت فرمود تا در این محفل شریف و نورانی حضور پیدا کنم و اجازه دادند تا لحظاتی مزاحم اوقات شریف عزیزان و سروران بسیار محترم باشم. موضوعی که امر فرمودند تا درباره آن صحبت کنم البته اگر بنده توان آن را داشته باشم، موضوع اصول و مبانی معنویت از دیدگاه کتاب و سنت می‌باشد. انگیزه طرح این مباحث در این دوران به منظور اطاعت از امر مبارک فرمانده محترم کل قوا، مقام معظم رهبری (ادام الله ظلّه العالی) و از سوی دیگر احساس نیازی است که ما از جهات مختلف احساس می‌کنیم.

ماهیت و اصالت معنوی انقلاب اسلامی

بنابر این با توجه به ویژگی انقلاب ما یعنی همان بُعد معنوی والهستی آن، این مباحث می‌بایست محور توجهات و اندیشه‌های ما قرار گیرد. این ویژگی خصوصیات بارزی است که انقلاب ما را از انقلاب‌ها و سایر حوادثی که در اقصی نقاط جهان طی سده‌های اخیر ظهور یافته برجسته می‌سازد. یعنی وجه امتیاز آن را باید در عنصر اصلی این حرکت یعنی معنویت و تلاؤ اتوار الهی، جستجو کرد.

و اگر این عنصر از انقلاب اسلامی گرفته شود، دیگر چیزی به نام انقلاب اسلامی نخواهیم داشت. بنابراین عامل پیروزی ما در بهمن ماه سال ۵۷، دفاع مقدس و در سایر حوادثی که رسماً عنوان نظامی بر آن مترتب نبوده، اما از حساسیت و صعوبت‌های خاصی برخوردار بوده، معنویت می‌باشد. تأثیرگذاری این عامل بر رزمندگان ما در دو عرصه نظامی و فرهنگی همواره محسوس و ملموس می‌باشد. شاید شما عزیزان پاسدار بیش از همه این تجربه را داشته باشید که در دوران دفاع مقدس هر وقت این عنصر قوت داشت، روح معنوی در رزمندگان بیشتر جلوه می‌نمود و پیروزیها زودتر، بیشتر و قوی‌تر حاصل می‌شد و اگر گاهی این عنصر اندکی کم‌رنگ می‌شد و ضعف پیدا می‌کرد اثر این ضعف بر پیروزیها، پیشرفت‌ها و در مواجهه با دشمن ظهور می‌یافت. این مطلب در قرآن آمده است اما تجربه این آیات شریف را پاسداران عزیز ما به درستی مشاهده کرده‌اند. در هشت سال دفاع مقدس هر پاسداری به تناسب وظیفه، مسئولیت و جایگاه خود مصداق این قاعده را تجربه کرده است. قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِتَنْزِيلِ الْوَحْيِ وَإِنَّكُمْ إِذْ لَمَسْتُمُ الْأَرْضَ لَكُنْتُمْ أَغْوَىٰ فَأَنزَلْنَا الْوَحْيَ فِيكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِنَّا نَعْرِضُهُمْ وَإِنَّا لَمَّا كُنْتُمْ فِيكُمْ كَانَتْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ حَبَابٌ مَّنْجُومٌ (الن: ۱۰۲)

در جنگ بدر که اولین برخورد سنگین مسلمان‌ها با مشرکین بود مسلمانان در نهایت ضعف به سر می‌بردند. قوای آنان به هیچ وجه تناسبی با قوای دشمن نداشت. تعبیر قرآن این است که: «و آنتم ازله» در آنجا خداوند شما را یاری کرد. اماروزی که ابزار نظامی شما قوی شد و عیذه و عذبه شما افزایش یافت مغرور شدید و بر خود بالیدید «وَيَوْمَ حَتَيْنَ إِذْ أَجْبَدْتِكُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ يُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ ثُمَّ وُلَيْتُمْ مَذْذِبِينَ» (نساء: ۷۸) این مواردی که قرآن کریم بیان می‌کند برای صدر اسلام است ولی تجربه‌های عینی این معارف گرانقدر را شما در ۸ سال دفاع مقدس به درستی تجربه کردید. با استناد به این مفاهیم و از سوی دیگر سیر حوادث و تحولات آینده، جایگاه نظام مقدس جمهوری اسلامی نیاز ما به این عنصر معنوی به مراتب بیشتر خواهد بود. با توجه به این که اولاً ماهیت انقلاب ما (که انقلابی معنوی محسوب می‌شود) ثانیاً عامل پیروزی ما در انقلاب و وقایع پس از آن و ثالثاً تأکیدات مقام معظم رهبری (حفظه الله) (که البته امر ایشان برای همه، بالاخص نیروهای مسلح مطاع است) اینها همه تأکیدی هستند که ما را بر اهتمام به امر معنویت همواره تشویق و ترغیب می‌نمایند. برگزاری اینگونه مجالس در واقع برای این است که با استفاده از همفکری، تجارب و نظرات مختلف صاحب‌نظران بینیم چگونه باید قدم‌های مؤثرتری برداریم که هم اصالت

معنوی انقلاب حفظ شود و هم زاد و توشه‌ای بهتر فراهم گردد تا هم خداوند راضی باشد و هم تلاشمان مقبول شهدای گرانقدرمان قرار بگیرد تا انشاء الله بتوانیم وسیله رضایت فرماندهی معظم کل قوا (حفظه الله) را فراهم نمائیم. شرمنده حضرت ولی عصر (عج) قرار نگیریم.

نقش مراتب و مراحل ایمان در تحقق معنویت

معنویتی که ما در صدد تحصیل و تقویت آن هستیم و شاهد نتایج آن در زندگی فردی و اجتماعی خود به خصوص در انجام وظائف نظامی مان می‌باشیم، ناشی از یک ریشه و اساسی است به نام ایمان.

بحث در مورد اینکه ایمان چیست؟ و چه فرقی با معرفت، تصدیق و علم دارد؟ آیا اختیاری هست یا خیر؟ خود حدیث مفصلی است که در این مجمل فرصت پرداختن به آن وجود ندارد. اما اجمالاً منظور ما از ایمان این است که ما باور داشته باشیم به چیزهایی که اساس سعادت ما در دنیا و آخرت و اساس پیروزی‌های ماست. طبعاً بحث اینجا جنبه توصیفی خواهد داشت و در مقام استدلال، بحث و تحقیق نخواهیم بود. آن ایمانی که ما دنبال هستیم به عنوان ریشه این معنویتی که اسلام پسند است، این ایمان خود بر چند اصل و شناخت مبتنی است. یعنی مفروض قضیه این است که ایمان چیزی است فراتر از شناخت. شناخت شرط لازم است اما شرط کافی نیست. علت ناقصه است برای تحقق ایمان. اما علت تا ته نیست.

انسان خیلی از چیزها را می‌تواند بداند اما ایمان نداشته باشد ولی نمی‌شود ندانسته ایمان داشته باشد. بداید بدانیم تا ایمان بیاوریم اما هر دانستن ایمان نیست. آن دانش‌هایی که ما باید به دست بیاوریم تا زمینه تحقق ایمان در ما فراهم بشود. اول شناخت خداست. حالا شناخت خداوند از چند راه حاصل می‌شود و چه مراتبی دارد و چه اندازه‌ای تأثیر در این ایمان دارد؟ بحث‌هایی است که قابل جستجو است و در کنار این بحث قابل تأمل و تعمق می‌باش. اما در این فرصت کوتاه جای طرح آن وجود ندارد. هر چه قدر و آن مقدار که برایمان میسر است خدا را با صفات جلالت و جمالی‌اش می‌بایست بهتر بشناسیم. به خصوص در زمینه توحید افعالی، همان‌که آهنگ قرآن از آغاز تا پایان به همین اصل استوار است. مرور بر قرآن نشان می‌دهد که قرآن اهتمام خاصی دارد به اینکه مؤمنین را با معرفت به توحید افعالی تربیت نماید. به زبان ساده مفهوم این توصیفات این است که کارها دست

خداوند است. او مؤثر اصلی در حوادث عالم و تدبیر فردی و اجتماعی است. این را یاد بگیریم و بعد با شرایط خودش به مرحله ایمان برسائیم. اگر موفق شویم توانسته‌ایم ایمان را به مرحله یقین برسائیم. «لَا يَجِدُ أَحَدَكُمْ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخِطِّئَهُ وَمَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ»^۱ وقتی آدم شیرینی ایمان را درک می‌کند که علم یقین داشته باشد به اینکه آنچه اتفاق می‌افتد تابع اراده و تقدیر الهی است. بی‌اراده خداوند هیچ چیز واقع نمی‌شود. خداوند هر چه را که اراده کند. آنچه را که خیر ظاهری ما و احیاناً شر (شری که ما آن را شر می‌دانیم و إلا در نظام احسن شری وجود ندارد) هر کدام که باشد آنچه که اراده خداوند بر انجام آن تعلق یافته، حتماً عملی خواهد شد. «وَإِنْ يَسْتَسْكَ اللَّهُ بِضَرْفٍ فَلَا تَكَاثِفُ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (یونس: ۱۰۷)

یکی از آفت‌هایی که همواره در بین رزمندگان وجود داشته ترس از مرگ است. قرآن با دو سبک با این مسئله مواجه شده است. یکی اینکه اولاً بدانید که مردن شما اجلی مقدر دارد که هر کجا باشید او خواهد رسید. «وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشْتَدَّةٍ» (نساء: ۷۸) اگر در برج‌های بسیار محکم و قوی زندگی کنید که هیچ عاملی برای تخریب آن کارساز نباشد. آنجا حضرت عزرائیل می‌تواند نزول پیدا کند. و موقعی که خودش را به آنجا می‌رساند ما را قبض روح خواهد کرد. این یک بیان است در اینکه شما از مرگ هراسی نداشته باشید. چونکه مرگ بالاخره خواهد رسید و آنچه مقدر است خواهد شد. دوم اینکه اصلاً چه کسی گفته، مرگ بد است. مخصوصاً مرگی که در راه خدا و در راه انجام وظیفه باشد و اگر در این مسیر کشته شوید دیگر مرگی نخواهید داشت. از یک طرف می‌گوید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند اصلاً مرده ننماید. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (بقره: ۱۵۲) نه تنها در زبان اسم آنها زنده نگذارید بلکه اصلاً نیندازید که آنها مرده‌اند. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران: ۱۶۹)

معرفت الله

پس اول خدا را باید با این صفات بشناسیم زیرا مدبّر عالم است و همه چیز تحت تدبیر او واقع می‌شود. اگر بخواهیم در دنیا موفق شویم باید خودمان را در مسیر اراده خداوند قرار دهیم اگر خداوند از ما راضی باشد همه چیز به نفع ما واقع خواهد شد و چیزی هم خارج از اراده او نیست. خوب این مبحث مورد اول مبانی و اصول معنویت در بحث ما بود. البته هر قدر سایر صفات الهی را بیشتر بشناسیم برای ارتقاء معنویت ما مؤثرتر خواهد بود. اما آنچه به خصوص خیلی مؤثر است همین توحید افعالی است.

دوم شناخت خود، خوب ما چه هستیم؟ شاید سؤال بی ارزش به نظر برسد و در جواب بگوئیم خوب ما آدم هستیم. در یک دورانی متولد می شویم، زندگی می کنیم سپس پیر شده و می میریم. و در تعریف منطقی حیوانی ناطق به شمار می آئیم ولی این مسئله دارای چنان عمقی است که بسیاری از بزرگان گفته اند معرفت حقیقی نفس از مُحالات است. از این دو گرایش که در حد افراط و تفریط است می بایست صرف نظر کنیم. ولیکن باید خود را بشناسیم و ببینیم چه هستیم و کجای این دستگاه هستی و آفرینش قرار دادیم. این واقعیت طفلی از مسائل را در بر می گیرد که باید از جهات مختلف مورد بررسی قرار بگیرد. آنچه که بیشتر مهم است برای شناخت و تأثیرش در معنویت، این است که باور کنیم ما این نیستیم، این یک لباس و پوششی است برای ما، حقیقت ما آن روح الهی ماست «نَفْسُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹) من حقیقی ما همین است. این ابزار و مرکبی است که نفس بر آن سوار شده و لباسی است که بر تنش کرده است. آنکه حرف می زند این جسم نیست اینکه شعور ندارد، اینکه اراده ندارد و نمی تواند به اراده خود حرکت کند. آن راننده ای که پشت این فرمان قرار گرفته، ملاک است. انسان واقعی در حقیقت اوست. در واقع پشت این خودرو تن (که خودرو هم نیست) روح ماست که بدن را به حرکت در آورده است و آن را به کار واداشته است. با این تعریف روح دیگر مردنی نیست. بلکه همیشه هست و بار دیگر به تن بازمی گردد و در روز قیامت به ما حیات ابدی خواهد بخشید. در فرهنگ ما هنگام مرگ می گوئیم حضرت عزرائیل روح فلاخی را گرفت نمی گوئیم روح او نابود گردید و در ادامه می گوئیم که روح او بار دیگر بازمی گردد. معاد است، عود می کند نمی گوئیم که دوباره و از نو به وجود می آید. پس ما همیشه هستیم. ما خیال می کنیم که هستی، همین است که در این بدن مشغول به فعالیت است و سرانجام نیست می شویم. آنکه انبیاء بسیار تلاش کردند تا به انسان بفهمانند و بقبولانند، همین مسئله بود و الا مسئله اعتقاد به خدا، چندان کار مشکلی نبود. حضرت ابراهیم (ع) خیلی راحت با مردم زمان خود بحث می کردند و می گفت سنگ و چوب هایی که به جای خداوند می پرستید آیا اینها قادرند بفهمند که شما چه می گوئید. در پاسخ به آن حضرت گفتند: بله، حرف های تو درست است، آنها چیزی نمی فهمند. بنابراین خیلی راحت می شد بفهمند که پرستش بُت کاری بیهوده و غلطی است و خدایی قابل پرستش است که حرف های آنها را می شنود و می تواند مشکلات آنها را حل نماید. اما مشکل اصلی این بود که ما چه هستیم. اگر روح باقی است و دوباره به بدن بازمی گردد با این تعریف

ماهیت زندگی انسان تغییر می کند. این موضوع شناخت، ارزش، کرامت و معنای واقعی از انسان ترسیم می کند. موجودی که مدت محدودی در این دنیای فانی زندگی می کند و سرانجام دفتر زندگی او بسته می شود. در مقایسه با انسانی که روح او از خداوند است و از او ناشی می شود و الی آلاهد و تاقیامت وجود دارد چقدر متفاوت خواهد بود. نسبت این عصر ما (۷۰ یا ۸۰ سال و یا بالاتر) در مقایسه با ابدیت آیا قابل توجه است، قریب به صفر! اصلاً نسبتی وجود ندارد «وَلَنْ أَلْذَاقُ الْآخِرَةَ كَهَيِّ الْأُولَىٰ» (عنکبوت: ۶۲) حیات آنجاست. این اصل سوم، اصل دوم این بود که من این بدن نیستم، من حقیقی روح است. این ابزار و لباس من است. مثل کسی که هر چه دیده همین لباس بوده، اگر لباس را از تن به در آورده فکر می کند که دیگر نیست.

ما آنچه که از خودمان دیده ایم همین بدنمان است. توجه نداریم به اینکه آن چیزی که پشت این بدن است و فرمانده این تن محسوب می شود، چیز دیگری است. آنکه حرف می زند، اراده می کند و تصمیم می گیرد. قطعاً چیز دیگری است.

شناخت حیات ابدی

اما اصل سوم که لازمه این بحث می باشد، حیات ابدی است. زندگی حقیقی آن زندگی است که پایان ناپذیر است. لذت هایش با این لذت ها به هیچ وجه قابل مقایسه نیست و رنج هایش هم هرگز قابل مقایسه نخواهد بود. ما این مباحث را با توجه به اینکه همه به آن اعتقاد داریم اما فرصت نمی کنیم که مقداری به اینها فکر کنیم. به راستی چگونه است! آنقدر روایات در این مضامین داریم که اگر مقداری به اندازه یک قطره از غذاهای بهشتی در دنیا بیفتد، عطر آنها همه مردم دنیا را مست می کند و اگر یک قطره از غسلین جهنم به دنیا بیفتد تمام زنده ها از بوی گند آن می میرند. بنابراین چون ما این حقایق را نمی دانیم، به این مباحث توجهی نشان نمی دهیم. و خیلی هنر کنیم می گوئیم خدایا ما را بیمارزا و مارا از آتش جهنم نجات بده! اما واقعا آتش جهنم به چه معناست. اینکه اولیای خدا در عبارات مختلف اینگونه می گریستند و در دعای کمیل حضرت از عذاب جهنم به خدا پناه می برد و یا در دعای ابوحمزه ثمالی در قالب تعبیری زیبا و تأمل برانگیز این حقایق توصیف شده، اینها به چه معناست. متأسفانه عذابی که ما از جهنم می شناسیم آنقدر مهم نیست. چیزی که آن حضرات بیان می کردند، بسیار فراتر از تصورات ماست. حالا ما درست می فهمیم یا آنها؟! قضاوت کنید.

اجمالاً قرآن به شکلی با مسئله حیات ابدی صحبت می‌کند، که انگار ما مرده‌ایم و بسا هست که زنده شویم. قرآن کریم می‌گوید: کافر در روز قیامت عرضه می‌دارد «يَقُولُ يَا نَبِيَّيَ قَدْ مَثَّ عَلَيَّ» (لجر: ۲۲) یعنی آنکه بود حیات نبود این یک مرگ تدریجی بود.

وقتی انسان به آن دنیا می‌رود، تازه متوجه می‌شود که حیات به چه معناست؟ انسان در آن وضعیت می‌گوید: «ای کاش برای حیات خود فکری می‌کردم» و می‌گوید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهْوُ وَكَلدَانُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انعام: ۳۲) اینکه شما اسمش را زندگی گذاشته‌اید، سرگرمی‌ای بیش نیست و بازیچه و خیمه‌شب‌بازی است. «وَإِنَّ أَلْدَارَ الْآخِرَةِ لَمَيَّ الْاَمْثِيَانُ» آنهایی که با ادبیات عرب آشنایی دارند می‌دانند که تأکید از این بیشتر در ادبیات عرب وجود ندارد. اگر انسان این مطلب را باور کند آیا دیگر از مرگ هراسی خواهد داشت؟ آنوقت انسان می‌فهمد که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) چه می‌گفت. می‌فرمود: «وَاللَّهِ لَإِنِّي أَيْطَالِبُ أُنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الْوَيْلِ مِنَ الْاَمْثِ» به خدا قسم پور ایطالب اُنسش به مرگ بیشتر از اُنس شیرخوار به پستان مادر است. «چرا؟ مگر با مرگ اُنسی دارد؟ بله اگر مرگ به معنای حیات حقیقی و رسیدن به معشوق حقیقی باشد سراسر اُنس است. بنابراین اصل سوّم از پایه‌های معنویت محسوب می‌شود یعنی ایمان به آخرت ملاک است نه دانستن صیرف. زیرا تا باور این اصل در قلب انسان رسوخ نکرده باشد درک این حقایق غیر ممکن است.

حداقل و در نگاهی ظاهری کسی می‌تواند به باور برسد که به اندازه خواسته‌های دنیایی خود و مقدار اهمیتی که برای آنها قائل است به آنجا هم اهمیت دهد. ما در شبانه‌روز و در بیست و چهار ساعت مان چقدر برای این دنیا وقت صرف می‌کنیم و چقدر برای آخرت؟ بله، همین دورگمت نماز را می‌خوانیم تا به جهنم نرویم، البته اگر آن راهم درست بخوانیم. اگر این عمر و دنیای کوتاه ما این مقدار تلاش می‌طلبد، آخرت و حیات ابدی چه مقدار تلاش نیاز دارد؟ ما باورمان نیست. آن کسی باورش هست که شب هنگام بار غذا را به دوش می‌کشید و منزل فقرا می‌برد و بچه‌های یتیم را نوازش می‌کرد و پشت مبارک آن حضرت از اثرات سنگینی کیسه‌های غذا زخم شده بود. کار آن حضرت که تمام می‌شد در محراب عبادت می‌ایستاد و نمازش را می‌خواند. و شب را تا به سحر با راز و نیاز با پروردگار خویش سپری می‌کرد. و اشک حسرت می‌ریخت که چقدر راه طولانی است و چقدر توشه علی کم است. او می‌فهمید برای آخرت چقدر باید کار کرد و همه این زحمات‌ها و تلاش‌ها را که با آن یتیم و اخلاص می‌کشید (که ما بویی از آن نمی‌توانیم

بیریم) تازه آخر کار می‌گفت: «آه من قَلَّةُ الزَّادِ وَ طُولُ الطَّرِيقِ وَ يُغَدِّ الشُّرَّ» آن حضرت شوخی نمی‌کرد. (خدا انشاء الله این ایمان را به همه ما مرحمت کند.) بنابراین با تقویت ایمان ترمس از مرگ از بین رفته و پس از درک این مرحله پیروزی درنبرد و هراس از خطرات مرتفع می‌گردد.

پیروی از رهبری شایسته

مطلبی که شما پاسداران عزیز آن را به درستی تجربه کرده‌اید. بعد از این چه باید بکنیم تا به این مرحله برسیم و از این آلودگیها نجات پیدا بکنیم. از این دل بستگی‌ها که مانع حرکت انسان است رها شویم. تا حالا سه شناخت مطرح بود. ۱. شناخت خدا. ۲. شناخت خود. ۳. شناخت حیات واقعی انسان. اما شناخت چهارم، راهنمای شناخت ماست به این مقصد عالی. یعنی شناخت انبیاء و ائمه طاهرین (سلام الله علیهم اجمعین) و ولی فقیه که دنباله همان شناخت امام معصوم است. اینکه بدانند باید در این مسیر سر به دامن چه کسی بگذارند.

این روزها می‌بینید بازار مدعیان دروغین چقدر گرم است و با صرف حیل‌های شیطانی و انجام کارهای خارق‌العاده و ارائه اخبار غیبی و انواع و اقسام دیگر اشخاص را از راه حق منحرف می‌کنند. بنابراین انسان باید بداند دستش را به دست که بدهد. حرف چه کسی را بپذیرد. آیا صرف کاری خارق‌العاده و ارائه اخباری غیبی می‌توان از کسی تبعیت و پیروی نمود. آنقدر شیادانی بوده‌اند و هستند که از این ابزارها در اختیارشان قرار گرفته و به خاطر زحمت‌هایی که کشیده‌اند خداوند مزدشان را در همین دنیا به آنها داده است. آن داستان را همه ما شنیده‌ایم که روزی امام صادق (ع) به مسجد تشریف آوردند. آن حضرت دیدند جمعیتی در حال غوغا و هیاهو هستند و دور کسی حلقه زده‌اند. حضرت علت را سؤال کردند به ایشان عرضه داشتند، شخصی آمده است که توانایی انجام کارهای خارق‌العاده‌ای دارد و علوم عجیبی دارد. حضرت نزدیک شد و به او گفت چه کار می‌کنی؟ گفت: اگر کسی چیزی در دست داشته باشد و آن را مخفی کند، توانایی بر ملا کردن سزاوار دارا می‌باشم. حضرت دست خود را بستند و به سوی فرد مورد نظر دراز کردند و گفتند به من بگو، چه در دست دارم. آن مرد لحظاتی به دست حضرت نگاه کردند و تعجب و تأمل سرپای او را فرا گرفت. امام صادق (ع) فرمودند مگر نمی‌دانی چه چیزی در دست من است. عرضه داشت آری می‌دانم ولیکن تعجبم از آن جهت است که شما چگونه به آن دسترس پیدا کرده‌اید. حضرت فرموده مگر چه چیزی در دستان من است. گفت: آنچه را که من در عالم

می بینم همه چیز در جا و مکان خویش قرار دارد ولیکن در جزیره‌ای دور افتاده در دریایی پرنده‌ای ۲ عدد تخم گذاشته بود یکی از آنها نیست. حتماً همان تخم در دستان شماس است. حضرت دست خود را باز کرد و همان تخم را به او نشان داد. امام صادق (ع) به او گفت: چگونه به این توانایی دست یافته‌ای؟ عرضه داشت: تصمیم گرفته‌ام که مخالفت با نفسم را در پیش بگیرم. هر چه دلم خواست عمل نکردم. حضرت فرمودند: آیا دلت می‌خواهد مسلمان شوی؟ گفت: نه. حضرت گفتند: مگر نگفتی هر چه دلم بگوید عمل نمی‌کنم؟ با این استدلال، او در مقابل امام محکوم شد و گفت: چون چنین قولی داده‌ام پس مسلمان می‌شوم. وقتی مسلمان شد متوجه شد آنچه را که قبلاً می‌دید دیگر توانایی دیدنش را ندارد. بنابراین از حضرت سؤال کرد. دین شما چگونه است که به واسطه حجابی، دیگر توانایی دیدن آنچه را که می‌دیدم و می‌گفتم ندارم.

امام فرمودند: آنچه را که می‌دیدید، مزد زحماتی بود که کشیده بودی و به واسطه آن ریاضت‌ها خداوند مزد تو را در این دنیا به تو عطا فرمود و این علم را به تو داد. اما پس از ایمان آوردن تو، هر کاری که انجام دهی برایت در روز قیامت ذخیره خواهد شد. اگر می‌خواهی مزد تو را خداوند در همین دنیا بدهد، مانعی ندارد. گفت: نه.

کسان دیگری مثل مرتاضان هندی هستند که هم خبرهای غیبی دارند و هم از قدرت‌های خارق‌العاده بهره‌مند هستند. مثل ننگه داشتند هواپیما و قطار و غیره. آنچه در این امور آشکار می‌شود توانایی روح است. اما آیا آنها از اولیاء الله هستند. آنها که دینی ندارند و به خدا و پیغمبر و امامی معتقد نیستند. پس باید ابتدا دین خود را با دلیل عقلی بشناسیم. کسی که می‌خواهیم از او پیروی کنیم می‌بایست نزد خداوند حجت داشته باشد. بله، اولیای خداگاهی توسط پروردگار کراماتی به آنها مرحمت می‌شود. برای اینکه مردم متوجه شوند که غیر از این اسباب عادی، چیز دیگری نیز وجود دارد. اما نه اینکه همه چیز اسباب و نظام این عالم را به هم بریزند و یک نظام دیگری برپا کنند. خداوند اگر می‌خواست چنین کاری را عملی سازد، دیگر این نظام را خلق نمی‌کرد. پس این نظام، نظام حکیمانه‌ای است. گاهی برای مصلحتی، امری خلاف عادی توسط اولیائش ظاهر می‌شود و آن برخی از مردم به انبیاء الهی پیشنهاد می‌کردند که مثلاً فلان معجزه را انجام بدهند. در قرآن صریحاً به این موضوع اشاره شده است. آنان در پاسخ مردم می‌گفتند که انجام این امور خارج از اراده فردی است و تا خداوند نخواهد و امر نکند انجام آن بی‌نتیجه خواهد بود. او باید این قدرت را به من عطا کند. ولیکن تا اندازه‌ای که حجت تمام شود، خداوند

اجازه اظهار معجزه را به ما خواهد داد. (این مطلب در معجزاتی که همه از آن مطلع هستید به تفصیل آمده است) بنابراین انجام این امور توسط اشخاص دلیل بر حقیقت آنها نیست، اکثر اینها در اثر ریاضت‌های نفسانی است و آثار شیطانی است و زمینه انحراف را فراهم خواهد ساخت.

شیطان از این حربه به زیرکی بهره‌ها برده و می‌برد چه بسیار انسانهایی که در پی حقیقت است؛ به این دام گرفتار آمدند، شیطان در این مسیر بیشترین هم خود را مصروف کسانی می‌سازد که در پی کسب راه صحیح هستند. و آن آنها هستند که همیشه به راه کج می‌روند، دیگر احتیاجی به اغوای شیطان ندارند. فردی در خواب به شیطان گفته بود که تو چگونه مرا فریب خواهی داد؟ گفت: تو احتیاج به فریب نداری، تو خودت همواره به دنبال من هستی. من این دام‌ها را برای شیخ انصاری آماده کرده‌ام. بنابراین این خدعه‌ها اگر چه در چارچوب معنویت به جوامع عرضه شده‌اند اما مسیری انحرافی محسوب شده و پذیرفتنی نیست. در واقع اصول و مبانی معنویت می‌بایست اسلام پسند باشد. یعنی اشک نیمه‌شب به همراه داشته باشد و انسان را به سراغ فقرا بفرستد و او را خاکی تربیت کند.

الگوگیری از وهیوان دینی

آن معنویت کاذبی که زمینه‌ساز غرور و فخر انسان شود مورد رضایت پروردگار نیست. خداوند بندگی می‌خواهد. بندگی و سلوکی به مانند علی (ع) و دیگر ائمه معصومین (سلام الله علیها) نمونه‌های این بندگی و سلوک را در این زمان خودمان در امثال حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری (ادام الله ظله العالی) باید جستجو کنیم. حضرت امام (ره) در طول عمر خود دیده‌نشده که دائماً تسبیح به دست داشته باشد و ذکر بگوید. در این اواخر آن هم در بیمارستان دیده شد که ایشان به شکل آشکار مشغول تلاوت قرآن و ادای ذکر هستند، همین مقدار هم که اجازه داده بودند در این لحظات از ایشان فیلم بگیرند برای این هدف بود که ما تربیت شویم و به قرآن اهمیت بدهیم. ما بفهمیم که نماز چقدر اهمیت دارد که در آن لحظات و در اوقات آخر عمر هم، همان اندازه که از او میسر است، اهتمام می‌ورزد. رفتار حضرت امام (ره) برای تعلیم ما بود. بنابراین تا پیش از این مطلبی که نشان دهد ایشان بر دیگران برتری‌هایی دارد، ظاهر نگردد. هر چه بود مطابق وظیفه به انجام آن اهتمام داشت. عمل جراحی ایشان چون پزشکان دستور دادند و وظیفه بود پذیرفتند و قبول کردند. روزه گرفتن یا نگرفتن ایشان منوط به دستور و نظر پزشکان بود. زندگی حضرت امام (ره)

با کسی که می‌خواست مطابق رساله عمل کند هیچ فرقی نداشت. صاف و صریح می‌گوید «من هیچ کار نکردم همه کار خدا بود.» در ادامه می‌گویند شما هم هیچ کار نکردید. «و ما زمیتت اذ زمیت و لیکن الله رمی قلم تفتلوه و لکن الله تکتلم» (تفال: ۱۷) این جمله معروف حضرت امام (ره) حاوی معارف بلندی است. «خداوند خرمشهر را آزاد کرد.» این جمله به معنای نادیده گرفتن سعی و تلاش دیگران نیست. بلکه ایشان بسیار هم تشکر می‌کردند. اما یک دیدی داشتند و می‌دیدند که پشت این دست‌ها یک دست قدرتمندی نهایی در حرکت است که این امواج را به حرکت درمی‌آورد. ما آن دید را نداریم و نمی‌بینیم. پس باید سعی کنیم و پیدا کنیم و بفهمیم که کار، کار خداست. تأثیر حقیقی غیر از این تغییرات میکائیکی است. (یعنی انتقال انرژی از جایی به جای دیگر) اینها اسباب ظاهری کار است. آن تأثیر حقیقی، چیز دیگری است و باید آن را شناخت. بالاخص می‌بایست صاحبش را بیشتر شناخت. به او باید اعتماد کرد. اگر او باشد همه چیز درست می‌شود اگر نباشد این حرکت‌ها و نقل و انتقالات نه تنها کاری صورت نمی‌دهد بلکه گاهی اسباب زحمت هم می‌شود.

گاهی غرور هم به همراه می‌آورد. آنا وقتی این پاویز باشد که کار اوست. این فرد اصلاً خجالت می‌کشد که بگوید من کردم. تو چه هستی و چه از خودت داری؟ بعد از آن اصول رهبرانی که خدا و پیامبر برای ما تعیین کرده‌اند. به خدا قسم اگر ما تا آخر عمرمان بنشینیم و فکر بکنیم در خصوص عظمت این نعمت که خداوند مثل رسول الله (ص) در این عالم خلق کرده همین نعمت که مثل او، در این عالم که ما زندگی می‌کنیم و پر از کثافت است، به سر می‌برد. برای اینکه ما از او استفاده کنیم و بعدش امروز وجود مبارک حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) و بالاخره همین راهی که برای توشل به ایشان وجود دارد.

اگر این راه مسدود بود ما نمی‌توانستیم ارتباطی برقرار کنیم و عرض حاجتی داشته باشیم. آن حضرت صدای ما را نمی‌شنید چه خاکی به سر می‌کردیم؟ و در مرتبه نازل تر شناخت امام و جانشین امام، شما خیال می‌کنید وجود مقام معظم رهبری (حفظه الله) چیزی است در حد امثال بنده. خدا می‌داند که ایشان چقدر امتیاز بر اقران خودشان دارند و خدا این وجود را ذخیره کرده برای امروز ما. حالا ما قدرش را نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم، خوب این تقصیر ماست. اگر تسبیح به دست بگیریم و صبح تا شب شکر خدا را به خاطر همین یک نعمت به جا آوریم. حق مطلب اداء نمی‌شود.

پس شناخت رهبر در درجه اول انبیاء و ائمه معصومین (سلام الله علیهم) تا رسیده به علمای واقعی و ربّانی، این یکی از پایه‌های معنویت است. حال اینکه چگونه این اصول و مبانی را در سازمان ساری و جاری کنیم بحث مفصلی می‌طلبد که به اختصار به آن می‌پردازیم:

اراده و برنامه‌ریزی در استمرار معنویت

این معرفت‌ها لازم است تا دنبالش ایمان بیاید و بعد از ایمان عمل پدید آید و سپس تقوا، تا کارها درست شود، خوب چه کار باید بکنیم تا این اهداف تحقق یابد. گاهی صحبت از فرد است و اینکه فرد باید چه کاری انجام دهد خوب این برنامه‌هایی را می‌طلبد که کم و بیش همه آن را شنیده‌اید و هر چه بیشتر با آموزه‌های اسلام آشنا شویم و به فرمایشات اهل بیت (سلام الله علیهم اجمعین) توشل بجویم بیشتر یاد می‌گیریم و موفق می‌شویم. حال در بعد اجتماعی چه طرحی برای این کار باید در نظر گرفت. جا دارد آنهایی که تصمیم‌گیرنده هستند به این قسمت عریاضم دقیق‌تر توجه کنند. با اینکه فرصتی نیست که من به تفصیل به آن پردازم. من خیال می‌کنم بسیاری از ما (اینکه قیاس می‌کنم به خاطر جهل خودم هست، می‌بخشید) اگر بیست سال پیش یا بالاتر بگویم همان اوایل انقلاب به ما می‌گفتند که ما روزی می‌توانیم ماهواره‌ای بسازیم و خودمان پرتاب کنیم. بدون کمک هیچ کشور خارجی. فکر می‌کنید چند درصد ما باور می‌کردیم که چنین کاری شدنی است. من یک داستانی برای شما نقل کنم: یکی از اساتید محترم دانشگاه که از همان اوایل انقلاب از اساتید بسیار متدین و معتقد بود و با ما همکاری‌های نیز داشت. ایشان در یک جریانی چندین سال بعد از پیروزی انقلاب، یک مسافرتی در یکی از کشورهای اروپایی برایش پیش آمد. اتفاقاً من هم دعوتی در آنجا داشتم آنجا ایشان را ملاقات کردم. صحبت شد و بالاخره بحث سیاسی پیش آمد. که با آمریکا باید کنار آمد یا باید به همان رفتاری که امام (ره) داشتند باید ادامه بدهیم. در پرتت باید عرض کنم از همان زمان که حضرت امام هم حیات داشتند. بسیاری از شخصیت‌های کشور ما معتقد بودند که باید راهی برای مذاکره با آمریکا باز کرد (اگر یادتان باشد حتی چند نفر در مجلس پیشنهاد دادند) بنابراین این موضوع شایعی بود. این آقا بعد از اینکه رفته بود خارج و مدتی آنجا مانده بود به این نظر گرایش پیدا کرده بود. (اول ایشان از آن حزب‌اللهی‌ها بود) آن روزی که ما میهمان او در آن کشور بودیم ایشان اصرار داشت به من بقبولاند که ما هیچ راهی جز سازش با آمریکا نداریم و الا باید در همین عقب‌ماندگی علمی و اقتصادی بمانیم. یکی از این دوره پیش روی ماست. یا باید راهی برای سازش با آمریکا باز کنیم تا بتوانیم از امکانات علمی و تکنولوژیک‌شان استفاده کنیم یا باید بپذیریم در همین حدی که هستیم باقی بمانیم. استدلال ریاضی می‌کرد که ما هیچ وقت به تکنولوژی که در غرب هست نخواهیم رسید. دلایلی هم می‌آورد مثلاً می‌گفت اینها الآن در جایی هستند که مثلاً صد قدم از ما جلوتر

هستند. اما به یک چیزی دست یافته‌اند که حرکتشان مثل حرکت نور شده است. و در فاصله کوتاهی می‌توانند متحول شوند. چند وقت این تلفن همراه پیدا شده، کل تاریخش چقدر است که الان کار تلویزیون، تلفن و فن آوریهای دیگر را انجام می‌دهد؟

این برادر به همین چیزها استناد می‌کرد و گفت در مقایسه با آنها سرعت ما مثل سرعت خودرو است و صد کیلومتر در ساعت می‌توانیم حرکت کنیم. در حالی که نور با سرعت سیصد هزار کیلومتر بر ثانیه حرکت می‌کند. ابزاری آنها در اختیار دارند که ما نمی‌توانیم با آن سرعت حرکت کنیم. اگر ارتباط برقرار کنیم ممکن است بخشی از آن تکنولوژی را به ما هم بدهند. آن وقت ما حرکت مان شتاب خواهد گرفت اما اگر ندهند با همین سرعت مورچه‌وار باید به پیش برویم. هر چه برویم روز به روز از آنها دورتر می‌شویم و در مقایسه با سرعت آنها ما به هیچ چیزی نمی‌رسیم.

اینها را با فرمول علمی برای من طلبه موشکافی می‌کرد. بحث ما ادامه پیدا کرد اما حالا می‌بینیم، آنهایی که آن سرعت نور را می‌رفتند، دست حیرت به دندان گرفته‌اند. اینکه اینها از کجا و چگونه به این فناوری‌ها دست یافته‌اند؟ چه کسی این کار را کرد، یک روزی من به دوستان می‌گفتم آقا شما که عنایات الهی را در جبهه تجربه کرده‌اید خیال می‌کنید خدای جبهه با خدای دانشگاه دو تاست. خدای جبهه با خدای بازار دو تاست. یا ما با جبهه‌بروها فرق داریم. اگر آن اخلاصی که بچه‌های رزمنده در آن وقت ناامیدی از همه اسباب عالم پیدا کردند و توصل نمودند در دانشگاه و جامعه ساری و جاری باشد نتیجه می‌شود پیشرفت‌هایی که می‌بینیم.

شما ببینید برای همین دستگاهی که تازه می‌خواهد در بوشهر راه‌اندازی شود چند سال است که ما را به دنبال خود می‌کشند. (نزدیکترین قدرت به ما اصطلاحاً) شاید اگر ما این پیشرفت‌هایی که در غنی‌سازی انرژی به دست آورده‌ایم نبود، شاید همین حالا هم به ما نمی‌دادند. حالا ترسیده‌اند که ما خودمان بیایم تمامش کنیم و خیلی رسوایی به بار بیاورد. این نشانه این است که خدای جبهه با خدای دانشگاه یکی است. ما باید جبهه‌ای شویم. به مدیران و فرماندهان هم عرض می‌کنم خدای میدان جنگ با خدای دفتر فرم‌دهی یکی است. به دانشجویان و اساتید هم عرض می‌کنم که خدای کلاس با خدای جبهه یکی است. به ثروتمندان، اقتصاددانان و بازرگانان هم عرض می‌کنم که خدای جبهه با خدای بازار یکی است. اگر مادر بازارمان هم جبهه‌ای شویم آنگاه خواهیم دید که چگونه به پیش خواهیم رفت و به پیشرفت‌های اقتصادی دست خواهیم یافت. ما هنوز بعد از سی سال برای اینکه بخوایم

شماره ۱۳۰ آبانستان ۱۳۸۸

کمبود باران را جبران کنیم، و ابرها را باردار کنیم، می‌رویم به دنبال اینکه دستگاهش را از فلان کشور خریداری کنیم. چقدر به دنبال این هستیم که نماز استسقاء هم بخوانیم.

اگر رسیدیم به آنجا و آن احساس «إِذْ تَسْتَفِئُونَ رَبَّكُمْ» پیغمبر اکرم (ص) در شب جنگ بدر نماز خواند. و دستان مبارکش را بلند کردند و گفتند خدایا اگر به ما کمک نکنی، کسی دیگر به روی زمین پرستشگر تو باقی نمی‌ماند. «إِذْ تَسْتَفِئُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ...» (انفال: ۹) دنبالش بروید بدون معطلی. هزار ملائکه برایتان می‌فرستد. اگر آن حالت استغاثه هر کجا دیگر هم پیدا شود همین عنایات پیش خواهد آمد. ما باید بگردیم و این حالت را پیدا کنیم. آن ایمان را پیدا کنیم. باورمان بشود که کار دست خداست و او همه کار می‌تواند بکند. اما وقتی به قدرت بازویمان یا به قدرت اسلحه یا قدرت تدبیر یا تجارب نظامی مان به عیبه و عذبه یا بودجه خود بالیدیم دیگر خبری از پیروزی‌ها نخواهد بود. راهکاری که برای اینجا لازم است این است که باید باور کنیم که بنه می‌تواند سپاه پاسداران و کل نیروهای مسلح ما بلکه کل مردم ما می‌توانند از کمک‌های الهی استفاده کنند و یک روح معنوی فوق‌العاده‌ای پیدا کنند. متأسفانه نداریم اما شدنی است. نداریم که اینکه هیچ نداریم بلکه کم داریم. افرادی کم هستند چون اگر هیچ چیز نبود که ما دیگر اینجا نبودیم. به برکت همان پاسداران گمنام، گوشه و کنار، آنکه نیمه شب صورتش را روی خاک می‌گذارد و گریه می‌کند به برکت آنها ما داریم اینجا پا می‌کشیم.

برای اینکه بر کیفیت معنویت افزوده شود می‌توان برنامه‌ریزی کرد اما به شرطی که همان اراده‌ای که در دانشگاه و آزمایشگاه پیدا کردیم تا برویم انرژی هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم را کشف کرده و یاد بگیریم، آن اراده اینجا هم پیدا بشود. اینها را معمولی به حساب نیاوریم و تعارف نکنیم با یک زیارت عاشورا و یک زیارت وارث بگوئیم خوب تو مثل کردیم و تمام شد. اگر با زیارت وارث انرژی هسته‌ای کشف و اورانیوم غنی می‌شد؟ این مطلب سندیت می‌یافت. خدا گفته آن چه را که به تو داده‌ام باید از آن استفاده کنی. بنابراین از آنچه در اختیار است نباید کم گذاشت. آن وقت بقیه‌اش با خداست. همان اندازه که می‌توانیم باید تلاش کرد. آیا ما در این زمینه و برای پیشرفت معنویت تلاشی کرده‌ایم؟ به راستی چه کار کرده‌ایم؟ پیشرفت معنویت احتیاج به تربیت دارد. یک مرتبه که پیدا نمی‌شود. خمیره رنگریزی که نیست. یک انسانی اگر بخواید از آن حالت ساده ابتدای خارج بشود از مؤمنینی مثل زید بن حارثه یا مثل دیگر بچه‌های جبهه که شما بیشتر از من می‌شناسید. باید یک دورانی سپری شده و او تربیت شود. تربیت مرتبی می‌خواهد و

مرتبی اش را باید آن کسانی که طراح و برنامه ریزش هستند به فکر تربیت اش باشند. چه لوازمی دارد. یک مقداری آموزش می خواهد، کتاب می خواهد، کلاس می خواهد. امکانات می خواهد. اگر شما بخواهید این انبوه پاسداران را که در کل کشور هستند، همه اینها را امکان تربیت معنوی برایشان فراهم کنید. البته این امکان به معنای این نیست که صد در صد هم از اولیاء الله شوند. شما امکاناتی که در دانشگاه فراهم می کنید برای اینکه همه بشوند شاگرد اول. ولی یک نفر یا دو نفر شاگرد اول می شود. امکانات همانهاست. همه باید فراهم بشود. شما اگر بخواهید اشخاص با معنویت تربیت کنید باید به قدر کافی مرتبی معنوی داشته باشید. اولاً شما باید برای هر پنجاه نفری یک نفر مرتبی معنوی داشته باشید و بین اینها زندگی کند و راه و رسم زندگی معنوی را به آنها آموزش دهد. در هر جایی آنها را به یاد خدا بیندازد. غفلت زدایی کند. طبعاً باید خودش یک بهره بیشتری داشته باشد تا بتواند دیگران را تربیت کند. شما حساب کنید اگر در هر ۵۰ نفر آن هم در سطوح مختلف به یک مرتبی نیاز داشته باشیم ما چقدر مرتبی نیاز خواهیم داشت؟ برای تربیت آنها چه امکاناتی لازم است؟ آیا ما تا کنون توانسته ایم یک صدم آن را فراهم کنیم؟ برای یک کتاب آموزشی برای بچه ۶ ساله و ۷ ساله ببینید چقدر کار می شود. کارشناسان می نشینند، نظر می دهند، بودجه تعریف می کنند و سپس کتاب نوشته می شود و صاحب نظران روی آن کم و زیاد می کنند تا می شود یک کتاب درسی. بعد چند میلیون از آن چاپ می شود و به دست بچه ها می رسد. همه این فرایندها برای بچه کلاس اول است که با کتاب سال قبل مقداری فرق می کند. ما می خواهیم یک کار نو بکنیم. بعد از سی سال تازه می خواهیم نیروی معنویت تربیت کنیم. با چه چیزی؟ چقدر مشورت کردیم؟ چقدر بحث کردیم و بودجه گذاشته ایم؟ چقدر طراحی کرده ایم؟ چند کتاب برای این کار نوشته ایم؟ این کارهایی که از دست ما برمی آید باید بکنیم. بعد به خداوند بگوییم پروردگارا برکتش را تو خودت عطا کن. دعا کنیم، توسل و استغاثه کنیم تا به نتیجه برسند. تا از این کلاس به جای یک شاگرد اول همه شاگردهای خوب تربیت شوند. اینها برکت خدایی اش است. اگر کاری نکرده باشیم ملائکه به ما می خندند و می گویند چه کسی را گول می زنید؟ بنابراین باید حساسی باز کرده و مقدمه هایش را بررسی کنیم و ببینیم باید کار را از کجا شروع کنیم. قدم اول مرتبی است یعنی استاد و کتاب لازم است. کسانی را باید در این مقوله انتخاب کنیم که در همان پنج یا شش اصل مد نظر باشد. تا بتوان کتابها را در چند سطح تدریس کرد. تقویت ایمان در اولویت قرار گیرد. برای سرپاز و پاسدار باید وقتی را در طول هفته منظور کنیم تا بتوانند در کلاسها

شرکت کنند. برای مرتبی باید امکاناتی فراهم شود تا بتواند با این ۵۰ نفر سرپاز که زیر دستش هستند کار بکند. آن وقت می توانیم بگوییم که خدایا به کار ما برکت بده زیرا حرکتی همراه با دعا، توسل و استغاثه داشته ایم. زیرا دلها دست خداست پس از او بخواهیم دلها را هدایت کند. اما همینطور نشستن و فقط بخواهیم با دعا کار درست شود امکان پذیر نیست زیرا آن همه جهاد پیامبری معنی می شود. سنت الهی این نیست زیرا عالم، عالم امتحان است و هر کسی باید جوهر وجود خودش را نشان بدهد و از چیزهایی که خداوند در وجودش قرار داده استفاده کند. بنابراین برای اینکه معنویت در سطح سازمان گسترش پیدا کند باید برنامه داشته باشیم، مرتبی داشته باشیم، بودجه لازم و امکانات لازم، فضای لازم و فرصت کافی برای مرییان و متریان، که بتوانند از اینها استفاده کنند.

وَقَفْنَا لِلَّهِ وَإِيَّاكُمْ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

پی نوشتها:

۱. اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۳، ص ۹۶.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۵.
۳. همان، کلمات قصار، ۷۷.